

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه یازدهم (۱۴۰۱/۹/۱۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه شرح فراز سوم حدیث

راه مداوت بر ذکر

پیامبر بزرگوار اسلام در ادامه حدیث معراج از خداوند سبحان پرسیدند که چگونه من دوام بر ذکر پیدا کنم و دائم الذکر باشم؟
فرمودند با خلوت گزینی از مردم.

۲- دنیا گریزی

"وَبَعْضِكَ الْحُلُوِّ وَالْحَامِصِّ، وَفَرَاغِ بَطْنِكَ وَبَيْتِكَ مِنَ الدُّنْيَا."

چرب و ترش و شیرین دنیا تو را غرق نکند و از لذات دنیوی سبک بار و ناخشنود باشی و پرخور نباشی!
در باره حضرت یحیی گفته شده است که بیش از باقی انبیاء غذا می خورده است. شیطان که گاهی برای انبیاء متمثل می شده و با ایشان سخن می گفته، برای او متمثل می شود.

حضرت یحیی می پرسند وضع تو با من چگونه است؟

می گوید دسترسی به تو ندارم؛ اما وقت غذا خوردن من به تو نزدیک هستم.

حضرت یحیی آن جا عهد می کنند که مقدار اضافه ای که می خوردند، دیگر نخورند و شیطان هم قسم می خورد که دیگر هیچ مسلمانی را نصیحت نکند.

در این فراز حدیث می فرماید نسبت به لذات دنیوی بهره ببر؛ ولی نه آن گونه که غافل بشود بلکه به گونه ای که شکم سبکبار باشد و خانه از زرق و برق دنیوی پیراسته باشد.

این بخش از روایت موانع را بیان می کند. دو چیز مانع یاد دائمی خداست:

۱. مردم و حشر و نشر با ایشان و گفتگو و به اصطلاح خیلی اجتماعی بودن مانع است.
 ۲. و دیگری پر خوری و خشنودی از لذات دنیوی و اینکه همیشه در برابر چشم انسان زرق و برق دنیوی باشد.
- این چیزها مانع یاد خدا هستند و نمی گذارند انسان از یاد خدا بهره ببرد. اینها باید برطرف شوند تا یاد خدا در انسان اثر کند.

خلوت گزینی از مردم به معنی خلوت گزینی حواس انسان است.

انسان وقتی با مردم رفت و آمد می کند یا او می گوید و دیگران می شنوند و یا دیگران می گویند و او می شنود. اینها ورودی نفس انسان را زیاد می کند. شنیدن و دیدن و گفتن زیاد هر کدام یک اثر سوئی در نفس و روح دارد. به طوریکه اگر بخواهد سب کبار باشد و توجه به خداوند متعال کند و سیر در عالم ملکوت کند اینها نمی گذارند. فلذا اگر از مردم خلوت گزید ولی با این تجهیزات جدید و شبکه های اجتماعی مشغول بود این خلوت گزینی نیست. خلوت گزینی یعنی ورودی های نفس و روح را کم کند.

به همین دلیل کسانی که اهل سیر و سلوک بودند وقتی از خانه بیرون می آمدند، سر به زیر می انداختند و اطراف را نگاه نمی کردند؛ چرا که لازم نیست انسان هر آدمی و هر مغازه ای و هر خودرویی را ببیند و یا هر سخنی را بشنود و سعی می کردند حتی الامکان چشم گوش ایشان کمتر ببیند و بشنود.

همین دیدن ها ولو دیدن یک درخت یا خودرو یا تیر برق هم اثر دارد. اینها باید فرو بسته شود تا مراقبه ایجاد شود و اگر این مراقبه در طول روز بیشتر شد در عبادت و خواب و مسائل دیگر انسان اثر می گذارد. همانطور که قبلا گفته شد اثر مراقبه گاهی در خواب خود را نشان می دهد و انسان خود را در خواب هم در محضر خدا می بیند. و سخن خود را مراقب است.

شرح فراز چهارم حدیث

در ادامه حدیث می فرماید:

"یا أحمدا! وَ أَحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَ الْأَصْفَرِ أَحَبَّهُ"

بر حذر باش که مثل بچه باشی چون بچه هر سبز و زردی (هر زیبایی) را می بیند می خواهد. بچه هر چه می بیند خوشش می آید و می خواهد به آن برسد. مثل بچه ها نباش که هر چه را می بیند می خواهند و محبت پیدا می کنند که حتما به آن برسند و اگر نرسند گریه و زاری می کنند و دست و پا می زنند تا برسند.

"وَ إِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِّنَ الْجُلُوفِ وَالْحَامِضِ، اغْتَرَّ بِهِ."

موقعی که چیزی از لذات دنیا به بچه می دهی دچار غرور و غفلت می شود. پس مثل بچه نباش!

دو آفت دنیا

این بخش روایت به نوعی تکمیل بخش قبلی است که در بحث زهد بود و به نوعی می فرماید چگونه زاهد باشیم. می خواهد بگوید از دنیا دو آفت به انسان می رسد: یکی محبت به دنیا و دیگری غرور پیدا کردن است. (احبّه و اغترّ به)

بچه اول عاشق می شود و بعد مغرور می شود؛ تا وقتی نرسیده است عاشق می شود و گریه زاری می کند. وقتی که می رسد غافل می شود؛ مثلا اسباب بازی که برای او خریده می شود ساعت اول فقط بازی می کند و آنقدر غافل و غرّه و شیفته می شود که هیچ کدام از کارهای ضروری خود مثل خوردن و خوابیدن و حتی اجابت مزاج را انجام نمی دهد.

دنیا این دو کار را می کند؛ قبل از رسیدن کاری می کند انسان عاشق شود و بعد از رسیدن دچار غرور و غفلت شود. پس حبّ دنیا و مغرور شدن را این بخش روایت پرهیز می دهد.

انواع محبت به دنیا

انسان ها دو نوع محبت به دنیا دارند:

۱- محبت طبعی

یکی محبت طبعی است که لازمه ساختار و سیم کشی جسم و روح او است و نمی تواند بدون آن باشد و این محبت طبعی و اولی را خدا قرار داده است. چون عامل آن خداست، بد و مانع و فساد آور نیست؛ چرا که خدا کار مضرّ

برای انسان انجام نمیدهد. تزیین الهی که در آیه سوره کهف آمده است همین محبت طبعی و اولی است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا»^۱ آنچه در زمین است وسیله جذب و کشش شما قرار دادیم.

یعنی ما محبت دنیا را در دل شما قرار دادیم چراکه اگر این محبت در انسان نباشد، او حرکت و تلاش نمی‌کند. کشش که نباشد جای تکلیف و امر و نهی نخواهد بود. اگر انسان هیچ میلی به لذات دنیا نداشته باشد امر به عبادت که مخالف با این لذت‌گرایی است معنا ندارد. نهی و طلب ترک این لذات هم معنا ندارد.

باید کششی در انسان باشد که بگوید این حرام است و ترک آن مطلوب است و انسان با اطاعت قدمی به جلو بردارد و از دل خود حجابی برطرف کند. پس این زمینه ساز امتحان و ابتلای انسان است. این محبت اولی طبعی است و باید باشد.

در روایت داریم اگر این نباشد هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌دهد و فرزندش به دنیا نمی‌آورد و هیچ باغبان و کشاورزی سراغ کشت و زرع خود نمی‌رود و ...

این یک محبت بود.

۲- محبت تزیینی

محبتی را هم شیطان ایجاد می‌کند. در سوره آل عمران می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ»^۲ فاعل این تزیین شیطان است که آن حبّ اولی را تزیین می‌کند.

حبّ اولی باید باشد تا انسان حرکت، رشد و تکامل داشته باشد، اما این حبّ الشهوات آن را تشدید و تزیین می‌کند. آن حبّ در حد اولیه مانع نیست؛ اما بعد از تشدید شیطان مانع و حجاب می‌شود.

محبت اولیه همان قوه شهوت است و آن کششی که میان قوه شهوت و لذات دنیوی است. همان محبتی است که خدا قرار داده است و شیطان با تحریک قوه شهوت و تزیین مظاهر دنیوی این حبّ را در انسان تشدید و افراطی می‌کند.

^۱ کهف: ۷.

^۲ آل عمران: ۱۴.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ»^۳ شیطان می گوید که لذات دنیوی دنیا را تزئین می کنم و بعد انسان ها را اغواء می کنم.

حقیقت تزئین شیطان

تزئین دنیا و شدت بخشی به محبت دنیا که شیطان انجام می دهد در واقع تصویر سازی دروغین از دنیا در ذهن و خیال انسان است. علت این مطلب آن است که تمام ارتباطی که انسان با عالم خارج خود دارد از طریق ذهن او اتفاق می افتد. ابتدا یک صورت ذهنی از لیوان جلوی او ایجاد می شود بعد به وجود آن لیوان پی می برد و فاصله را می فهمد و بعد دست را دراز می کند و لیوان را بر می دارد و می نوشد. این تصویری که در ذهن اوست به این کار او را تحریک می کند و اگر چنین تصویری نباشد و او این لیوان را نبیند چنین تحریکی هم ندارد. پس تصویر عامل ارتباط انسان با اشیاء است.

شیطان در همین جان تزئین و تصویر سازی می کند. آن چه در عالم خارج است را بیشتر از آن چه هست نشان می دهد. او تصویری جذاب تر و غیر واقعی و دروغین از دنیا در ذهن انسان ایجاد می کند.

مثلا عالم دنیا عالم ربط به خداوند متعال است و هیچ شیئی در وجود خود مستقل نیست پس در آثار و فواید و ثمرات هم آن شیء محتاج خداست و اثر بخشی آن را خدا تثبیت می کند. پس این شیء هیچ تاثیر مستقلی در زندگی ما ندارد ولی شیطان این تاثیر را در ذهن انسان تزئین می کند و می گوید که این شیء مشکل تو را حل می کند. وی می گوید اگر این مال و ثروت را پیدا کنی به آن هدف و خواسته و آرامش مد نظرت می رسی.

یعنی در ذهن انسان به اشیاء استقلال می دهد و این باعث می شود که انسان فکر کند باید به آن برسد و فکر کند که اگر برسد مشکل او حل خواهد شد.

شیطان وجود ربطی اشیاء را به دروغ یک وجود استقلالی تصویر می کند و لذا انسان جذب آن می شود. ولو خداوند بگوید نرو و برنदार این کار را می کند چرا که به این باور رسیده است که این شیء مستقل است و این تاثیر را دارد و مشکل او را حل می کند. این تصویر سازی دروغین شیطان است و شیطان این گونه باعث می شود که چشم انسان واقع بین نباشد و دوبین و بیمار باشد.

^۳ حجر: ۳۹.

امیرالمومنین علیه السلام در وصف اهل دنیا فرمود: «فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ»^۴ اهل دنیا می بیند ولی با چشم بیمار می بیند؛ یعنی اگر چه چشم فیزیکی و مادی اهل دنیا و کافر درست می بیند ولی چشم درون که تصمیم گیرنده است غلط بین و دنیا پرست و بیمار می شود و همینطور گوش او غیر صحیح می شود.

شیطان کاری می کند که انسان دنیا را به جای مزرعه، موطن خود ببیند. انگار همه چیز اینجا است اول و آخر او همینجاست و بعدی وجود ندارد و اگر هم باشد اهمیتی ندارد. بعد کاری می کند که ارزش نفس و روح انسان کمتر از اشیاء بشود انسان عظمت و کرامت نفس و روح خود را نبیند.

در روایات برای همین تاکید شده است که کرامت نفس و شرافت نفس خود را فراموش نکنید! «مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»^۵ هر کسی که به کرامت نفس خود پی ببرد دنیا در چشم او بی ارزش می شود و دیگر برای رسیدن به دنیا کرامت خود را لکه دار نمی کند. شیطان دقیقاً این را برعکس می کند و دنیا را برتر از نفس انسان و ارزش مند تر نشان می دهد. لذا او را وادار می کند که خود را فدای دنیا کند تا به آن برسد.

تعبیر دیگری هم در روایات داریم: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ»^۶ کرامت نفس موجب ضعف شهوات است.

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنِّهَا بِالْمَعْصِيَةِ»^۷ کسی که اهل کرامت نفس است دنیا برای او ارزشی ندارد که بخواهد با معصیت به آن لطمه بزند.

«الْنَفْسُ الشَّرِيفَةُ لَا يَثْقُلُ عَلَيْهَا الْمَوْنَاتُ»^۸ نفسی که شرافت دارد سختی های دنیا و نداری ها برایش سنگین نیست. البته همه نفس ها شریف است و خدا نفس غیر شریف نیافریده است و لذا این جا مراد نفسی است که باور دارد شریف است.

^۴ نهج البلاغه (لصبحی صالح)، خطبه ۱۰۹، ص ۱۶۰.

^۵ غرر الحکم، ص ۶۶۳.

^۶ همان، ص ۶۳۷.

^۷ همان، ص ۶۳۴.

^۸ همان، ص ۸۳.

عزت نفس یعنی نفس الهی و قدسی که می تواند خدا را ببیند و سلطه بر عالم پیدا کند. «عبدی اطعنی حتی أجعلك مثلي»^۹ یا «من اطاعني أطعته»^{۱۰} تعابیر مانند این از این نفس قدسی سخن می گویند.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید معنا ندارد که خدا از بنده اطاعت کند پس معنای اطاعت خدا همراهی علل و اسباب عالم است.

انسان اگر این نفس خود را عین الربط به پروردگار ببیند شرافت نفس را فهمیده است. در این موقع دیگر جایی برای تکبر و غرور وجود ندارد چون انسان چیزی را برای خود و از خود نمی بیند. مراد از نفس شریف این است و نفس مادی و اماره که دنیا طلب است مراد نیست.

شیطان کاری می کند که انسان خود را آن گونه که هست نبیند خود را کوچکتر از دنیا ببیند. شیطان انسان را دچار غلط بینی های متعدد می کند.

اگر شیطان کار خود را کرد و انسان خود را این گونه دید و شرافت نفس خود را ندید و به همین خاطر دنیا را برتر از خود دید چه می شود؟ پاسخ این است که انسان به جای این که دنیا را خرج خود کند، خود را خرج دنیا می کند.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید: «الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ»^{۱۱} کسی که بصیر شد از دنیا توشه می گیرد و لی کسی که کور شد «لها یتزود» برای دنیا کار می کند. به جای آنکه دنیا را خرج خود کند خودش خرج و توشه دنیا می شود.

وقتی انسان کرامت نفس خود را ندید و اینکه که باید به ملکوت برود و باید همنشین خدا و نه اشیاء این عالم باشد و باید عند الله باشد.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^{۱۲} وقتی این را نفهمید و گفت هر چه هست این دنیا و لذات است و خود را پایین تر از آن دانست دیگر خود را مسافر الی الله نمی بیند و خود را صرف رسیدن به این دنیا می کند و خواهد گفت:

^۹ منهاج البراعة، ج ۱۵، ص ۳۶۱.

^{۱۰} ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۲۵۸.

^{۱۱} نهج البلاغه (الصبحی صالح)، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲.

^{۱۲} آل عمران: ۱۶۹.

« وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ »^{۱۳} هرچی هست همین دنیا است می میریم و

شیطان کاری می کند که دنیا را هم ابدی بداند و موقتی نداند.

انسان که نمی تواند از این تزیین شیطان نجات پیدا کند. اینکه انسان دنیا را موقتی و مزرعه ببیند و خود را برتر از دنیا ببیند، کار آسانی نیست و با گفتن و عهد و پیمان حاصل نمی شود. باید انسان آن طرف را ببیند که بتواند به پوچی و پستی این طرف پی ببرد. باید لذات آن عالم را بچشد یا به او بچشانند تا بی ارزشی و تلخی این دنیا را بفهمد.

در جلسه قبل گفته شد که چه کسی این دنیا را جیفه می دانست. کسی که گفت: «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ يَقِينًا»^{۱۴} او درست می بیند و چشم او بیمار نشده است. کسی که با ملائکه همنشین شد.

راوی می گوید بر امام صادق وارد شدم حضرت فرمودند ملائکه این جا بودند و بر بالشی که تو تکیه زدی تکیه زده بودند.

کسی که حقایق هستی را دید، می تواند بگوید که این دنیا از آب بینی بز هم بی ارزش تر است: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتُ أُمَّ إِلَيَّ تَشَوَّقْتُ لَا حَانَ حِينُكَ غُرِّي غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيهَا»^{۱۵}

این را هر کسی نمی تواند بگوید کسی چنین می گوید که آن طرف را دیده باشد و بداند که اینجا ارزشی ندارد.

انسان ها دیگر چه باید کنند باید به صاحب چشم ها اعتماد کنند به امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیهم صلوات الله و امام صادق علیه السلام و به قرآن اعتماد کنند. انسان یا باید خود بینا باشد یا باید متعبد باشد یعنی یا باید مجتهد باشد یا مقلد یک مجتهد بینایی باشد. انسانی که چشم او باز نشده است باید مقلد باشد. کسانی که مجتهد هستند و باطن هستی را دیده اند گفته اند که دل نبندید!

مولوی این مطلب را به شعر بیان کرده است؛

^{۱۳} جاثیه: ۲۴.

^{۱۴} غرر الحکم، ص ۵۶۶.

^{۱۵} همان، ص ۸۰۴ و ۸۰۵.

چشم مهتر چون به آخر بود جفت
پس بدان دیده جهان را جیفه گفت
مولوی این بیت را در باره امیر المومنین علیه السلام می گوید. چه کسی به دنیا جیفه می گوید؟ چرا او جیفه دید
و دیگران ندیدند؟ چون چشم او مهتر است و با چشم دیگران فرق می کند.

"چون به آخر بود جفت" این چشم امیرالمومنین آخر و آخرت را دید یعنی آن طرف را دیده است. بعد آمد گفت این
دنیا جیفه است.

"پس بدان دیده جهان را جیفه گفت" اگر انسان با چشم امیرالمومنین جهان را دید و باور کرد دیگر برای دنیا
ارزشی قائل نخواهد شد.

افرادی که می خواهند به جایی برسند باید از خداوند و حضرات معصومین علیهم السلام بخواهند که لذت را به
ایشان بچشانند. ایشان بلد هستند که چه طور بچشانند چرا که انسان راه را نمیداند و نمی تواند باطن دنیا را
ببیند و از آن دل بکند. تنها راهی که می ماند استغاثه و الجاء و دعا است.

«ارحم [اغفر] لمن لا یملک الا الدعاء... از حَمَّ مَنْ رَأَسَ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^{۱۶}

اگر التجاء و استغاثه حقیقی به درگاه خداوند و حضرات معصومین کند چیزهایی را نشان او می دهند که باعث
ایجاد انگیزه و نیرو می شود و کم کم او باطن دنیا را می بیند. بعد از چشاندن او را می کشانند و می برند.

صرفاً با خواندن آیه و روایت و شعر و مواعظ عالمان اخلاق انسان به جایی نمی رسد. مواعظ اخلاقی باید حالت
اضطرار و استغاثه را در انسان ایجاد کند! اگر این حالت ایجاد نشد فایده زیادی ندارد. ولی اگر موجب التجاء و
اضطرار شد ولو نداند معرفت خداوند چیست و علم تفصیلی به آن نداشت که لازم هم نیست و علم اجمالی به وجود
لذات دیگر کافی است، اگر همین معرفتی که نمی داند چیست و محبتی که نمی داند چیست را از خدا بخواهد
خداوند به او عطا می کند.

کم کم که این عطا صورت گرفت انسان را می کشانند و گرنه با نمازهای یومیه و روزه رمضان به تنهایی این چیزها
حاصل نمی شود و تغییری ایجاد نمی شود.

^{۱۶} اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۹ و ۷۱۰.

اینکه یک نفر می بیند و دیگری نمی بیند؛ ولی آرزوی دیدن دارد به خاطر آن است که دیده است حضرات به آن فرد چشاندند اند که این طور شده است.

انسان وقتی به یک دنیا پرست نظر می کند می بیند او هم با این همه دنیا که دارد آرام نیست و گویا هنوز کم دارد لذا دل نمی بندد.

در این مرحله هر دو دنیا را دارای جاذبه می بینند. این قدم اول است؛ همینکه خداوند به انسان بصیرتی داده است اگرچه از جنس علم حضوری و شهودی نیست ولی باعث شده است که او دل نبندد این افاضه حق تعالی به بعضی افراد است. از این جا شروع می کند و بعد لذتهای چشیدنی را می دهد. البته به بعضی افراد این علم حضوری را مستقیم می دهد.

پیامد حب شدید

پس این حب تشدید شده چنین بلاهایی سر انسان و دید و نگرش وی به دنیا می آورد؛ وقتی این طور شد سه پیامد دارد:

- ۱- بازداشتن از «ما عند الله»؛ در دعا داریم که حب شدید شده انسان او را از ما عند الله باز می دارد: «تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ» نسبت به چیزهایی که پیش توست مانع می شود.
- ۲- مانع از طلب وسیله؛ «وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ» این حب شدید باعث می شود که انسان به سوی خدا حرکت نکند و وسیله ای که او را به خدا برساند و به او متصلش کند نرود.
- ۳- مانع از تقرب؛ «وَتُدْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ»^{۱۷} سوم اینکه حب شدید باعث می شود که انسان به قرب خداوند متعال نرسد.

این حب دنیا است

علامت حب افراطی به دنیا

این حب افراطی نشانه های زیادی دارد. سه نشانه اصلی این حب افراطی و شیطانی به این شرح است:

^{۱۷} صحیف سجادیه، دعای ۴۷، ص ۲۲۶.

- (۱) **رضایت به دنیا؛** این که با نیل به لذات دنیایی آرامش پیدا می کند و راضی می شود. چیز دیگری نمی خواهد: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا»^{۱۸} هم راضی و هم آرامش پیدا می کنند لاچرا چون آن طرف را ندیدند: " لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا" چون باور ندارند و نچشیدند.
- (۲) **بی توجهی و انکار آخرت؛** انسان گاهی منکر آخرت است گاهی انکار نمی کند و نمی گوید آخرت نیست ولی توجه به معاد و آخرت ندارد و بودن آخرت در زندگی و فکر او اثری ندارد. «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ»^{۱۹} طبق این آیه شریفه حبّ به دنیا و رها کردن آخرت تلازم دارند و در پی هم می آیند.
- (۳) **اضطراب و آرامش کاذب؛** انسان هایی که حبّ به دنیا دارند این گونه هستند. وقتی خداوند متعال از باب امتحان به ایشان کرامت می کند و نعمت و لذت و شهرت می دهد: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»^{۲۰} من نزد خدا ارزشمند هستم که این لذت و ثروت و مقام را داد. «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^{۲۱} موقعی که از او می گیریم و رزق او را تنگ می کنیم با ما در می افتد و اعتراض می کند خدا من رو نمی خواهد و به من توهین می کند و خیر من را نمی خواهد و به فکر من نیست. داشتن و نداشتن دنیا را نشانه قرب به خدا و توجه و کرامت او می داند. در حالی که مومن این گونه نیست؛ اگر خدا داد می گوید داده است تا امتحان کند که شکر می کنم یا نه؟ و اگر نداد باز امتحان این است که صبر دارم و در مسیر بندگی می مانم یا خیر؟ این رفتار کسی است که حبّ دنیا ندارد.

روایت امام صادق علیه السلام در باب حبّ دنیا در کتاب کافی بی مناسبت نیست در اینجا مطرح شود:

«مَرَّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ (ع) عَلَى قَرْيَةٍ قَدْ مَاتَ أَهْلُهَا وَطَيْرُهَا وَدَوَابُّهَا» حضرت عیسی علیه السلام با جمعی از حواریون از منطقه ای عبور می کردند دیدند همه اهل آن و پرنده ها و چهارپایان همه مرده اند و روی زمین هستند. «فَقَالَ أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَمُوتُوا إِلَّا بِسَخَطَةِ» فرمود این ها به مرگ طبیعی نمردند.

^{۱۸} یونس: ۷.

^{۱۹} قیامت: ۲۰ و ۲۱.

^{۲۰} فجر: ۱۵.

^{۲۱} فجر: ۱۶.

«وَلَوْ مَاتُوا مُتَفَرِّقِينَ لَنُتَدَفَّنُوا» چون اگر طبیعی مرده بودند جسد هایشان به مرور توسط دیگران دفن می شدند. پس چون همه جسد ها روی زمین است، معلوم می شود که به غضب الهی مرده اند.

«فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ ادْعُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّبَهُمْ لَنَا فَيُخْبِرُونَا مَا كَانَتْ أَعْمَالُهُ فَنُجْتَنِبَهَا» گفت ای نبی خدا ای روح الله از خدا بخواه که یکی از ایشان را زنده کند و ما بپرسیم چه کردند که دچار این غضب و عذاب الهی شدند. تا ما از آن اعمال اجتناب کنیم و مانند ایشان نباشیم تا دچار عذابشان نباشیم.

«فَدَعَا عِيسَى (ع) رَبَّهُ فَنُودِيَ مِنَ الْجَوِّ أَنْ نَادِهِمْ» حضرت عیسی دعا کرد ندا آمد خودت یکی را صدا بزن.

«فَقَامَ عِيسَى (ع) بِاللَّيْلِ عَلَى شَرَفٍ مِنَ الْأَرْضِ» حضرت عیسی علیه السلام فرمود شب این کار را می کنیم.

«فَقَالَ يَا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ فَأَجَابَهُ مِنْهُمْ مُجِيبٌ: لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ. فَقَالَ: وَيَحْكُمُ مَا كَانَتْ أَعْمَالِكُمْ؟» حضرت عیسی تندی کردند فرمود وای بر شما چه کردید که خدا به شما رحم نکرده است و حتی به حیوانات و پرندگان؟

«قَالَ عِبَادَةُ الطَّاغُوتِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا مَعَ خَوْفِ قَلِيلٍ وَ أَمَلِ بَعِيدٍ وَ غَفْلَةٍ فِي لَهْوٍ وَ لَعِبٍ» شش غلط داشتیم:

۱- بندگی طاغوت

۲- محبت دنیا

۳- ترس کم از بیم دهندگان و بیم های الهی اعم از عقل و فطرت و صالحان در ما اثر نداشت

۴- آرزوهای طولانی

۵- غفلت

۶- لهو و لعب

همه این ها به حب دنیا بر می گردد. کسی که حب دنیا دارد از طاغوت پیروی می کند اما کسی که روح آزاد دارد از طاغوت پیروی نمی کند چون نه از طاغوت می ترسد و نه به آن دل می بندد. کسی که حب دنیا دارد ترس کم دارد و غفلت دارد و به لهو و لعب می پردازد.

«فَقَالَ: كَيْفَ كَانَ حُبُّكُمْ لِلدُّنْيَا؟ قَالَ: كَحُبِّ الصَّبِيِّ لِأُمِّهِ إِذَا أَقْبَلَتْ عَلَيْنَا فَرِحْنَا وَ سُرِرْنَا وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنَّا بَكَيْنًا وَ حَزِنًا»

اگر دنیا به رو می کرد خوشحال می شدیم؛ وقتی پشت می کرد محزون می شدیم. -مفاد همان آیات سوره فجر- دنیا رو می کرد خوشحال و ممنون و خدا ما را دوست دارد و وقتی پشت می کرد بد و بیراه می گفت.

«قَالَ كَيْفَ كَانَتْ عِبَادَتُكُمْ لِلطَّاعُوتِ؟ قَالَ: الطَّاعَةُ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي.»

پرسید: بندگی شما نسبت به طاغوت چگونه بود؟ گفت: از اهل معصیت و از سران کفر و شرک و معصیت پیروی می کردیم.

دیگر از حال بقیه نپرسید چون حال ایشان معلوم بود.

«قَالَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِكُمْ» پرسید سرنوشت شما چه شد و چطور این اتفاق افتاد؟

«قَالَ بِنَا لَيْلَةٍ فِي عَافِيَةٍ وَأَصْبَحْنَا فِي الْهَآوِيَةِ» شب از کار و لهو و لعب برگشتیم در حالیکه خوش و سرحال بودیم و خوابیدیم. چشم را باز کردیم در هاویه خود را یافتیم

«فَقَالَ: وَ مَا الْهَآوِيَةُ؟» هاویه چیست؟

«فَقَالَ: سَجِينٌ.» هاویه سجين است.

«قَالَ: وَ مَا سَجِينٌ؟» سجين چیست؟

«قَالَ: جِبَالٌ مِنْ جَمْرٍ تُوقَدُ عَلَيْنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» گفت کوههایی از آتش تا روز قیامت بر آن خواهیم بود.

«قَالَ فَمَا قُلْتُمْ وَ مَا قِيلَ لَكُمْ؟» همان موقع که عذاب می آمد فرصت کردید که عذری بخواهید و اگر گفتید چه جوابی شنیدید؟

«قَالَ: قُلْنَا زُدنَا إِلَى الدُّنْيَا فَنَزَهْدَ فِيهَا.» گفتیم ما را برگردانید، زهد می ورزیم و دنیا پرستی را کنار می گذاریم!

«قِيلَ: لَنَا كَذِبْتُمْ» خطاب آمد که دروغ می گوید و اگر برگردید هم این وضعیتتان فرق نمی کند.

«قَالَ: وَيْحَكَ كَيْفَ لَمْ يُكَلِّمَنِي غَيْرُكَ مِنْ بَيْنِهِمْ؟» چرا از میان جمعیت تو زنده شدی و سخن گفتی؟

«قَالَ: يَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّهُمْ مُلْجَمُونَ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ بِأَيْدِي مَلَائِكَةٍ غَلَاظٍ شَدَادٍ» همه لجام آتش دارند غیر از من. به دست ملائکه غلیظ و شدید این ها لجام دارند. اما چرا من لجام ندارم و می توانم حرف بزنم؛ چون من

«وَإِنِّي كُنْتُ فِيهِمْ وَلَمْ أَكُنْ مِنْهُمْ» من از بیرون آمدم و اهل اینجا نیستم. من هم وضع خرابی داشتم ولی مانند ایشان نبودم.

«فَلَمَّا نَزَلَ الْعَذَابُ عَمَّنِي مَعَهُمْ» عذاب که آمد با ایشان شامل من هم شد. می خواهد بگوید من از این ها نبودم ولی عذاب مرا هم گرفت.

«فَأَنَا مُعَلَّقٌ بِشَعْرَةٍ عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ لَا أَدْرِي أَكَبُكَبُ فِيهَا أَمْ أَنْجُو مِنْهَا» پس بنده بر آستانه و پرتگاه جهنم معلق به موپی شدم. نمی دانم تکلیف من چیست و وضع من چه خواهد شد می افتم روی کوهی که این ها افتاده اند یا نجات می یابم؟ در روایات آمده است که سه دسته هستند: طایفه ای بشارت به نعیم ابد داده شوند. طایفه ای که به عذاب ابد وعده شوند و طایفه ای که نمی داند نجات پیدا می کند یا خیر؟

«فَالْتَفَتَ عَيْسَى (ع) إِلَى الْحَوَارِيِّينَ فَقَالَ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَكُلُ الْخُبْزِ الْيَابِسِ بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ «۱» وَالنُّوْمُ عَلَى الْمَرْابِلِ خَيْرٌ كَثِيرٌ مَعَ عَافِيَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^{۲۲} نون خشک و نمک شور خوردن و در مزبله ها خوابیدن بهتر است اگر عافیت دین و آخرت داشته باشد.

^{۲۲} کافی، ج ۲، ص ۳۱۸ و ۳۱۹، ح ۱۱.